

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به حدیث حفص ابن غیاث بود که یکی دو تا مطلب گفتیم، یک مطلب راجع به این حدیثی که بحثی که باید در باب شهادت مثل خورشید باشد، عرض کردیم مرحوم صاحب وسائل از مرحوم محقق نقل کرده و دیروز عرض کردیم و امروز هم آقایان متعرض شدند، عادتاً این جور روایات اهل سنت که وارد مصادر ما شده به طور طبیعی اساسش بر می گردد به مرحوم شیخ طوسی قدس الله سرّه که در بغداد بوده و اجمالاً هم مطلع به آرای اهل سنت است یا در کتاب مبسوط یا در کتاب خلاف، عادتاً در یکی از این دو کتاب عده ای از روایاتی که ما در فریق اهل بیت نداریم به ما رسیده است، حالا شاید چون در کتاب مبسوط مرحوم شیخ این را از ابن عباس آورده شاید مرحوم صاحب وسائل تحاشی داشته که بگوید روی ابن عباس، در محقق در کتاب معتبر مثل این که نقل کرد، کجا نقل کرد، در شرایع

پرسش: شیخ چرا این ها را آورده؟ تاسی به آن ها کرده یعنی آن ها را قبول داشته یا آورده بحث کرده؟

آیت الله مددی: در کتاب مبسوط عادتاً قبول کرده، در کتاب خلاف عادتاً جدلی است، عادتاً عرض میکنم، به طور طبیعی، در کتاب خلاف اگر آمد معلوم نیست قبول کرده باشد، به قول قدیمی ها صنعت برهان است، احتمالاً جدلی باشد یعنی برای این که آن ها چون قبول دارند چون در کتاب خلاف احتجاجات را نقل می کند خیلی وقت ها حدیث خود اهل سنت را للاحتجاج علیهم نقل می کند نه للاحتجاج بها.

به هر حال عرض کردیم فعلاً آن روایت سند روشنی ندارد و این متن هم بین اصحاب مشهور شده که شهادت باید لکن سند روشنی ندارد، قاعدتاً باید این طور باشد در باب شهادت علم طریقی است چون شهادت که بینه باشد شانش طریقت صرف است، عادتاً این طور است و عادتاً هم آن چه که شانش طریقت صرف است طبق تصورات ما در مرحله جعلش یک نحوی از مصالح اجتماعی لحاظ

می شود و إلا خودش که ایجاد مصلحتی نمی کند چون طریق صرف است و طریق صرف کاری نمی کند. دیگر چون اخیرا توضیحاتش را نمی دهیم تکرار نمی کنیم.

پرسش: اشکالتان به آن صحیحی که دیروز فرمودید در منابع خودمان هست اشکال آن روایت چیست؟

آیت الله مددی: کدام یکی صحیح بود؟

پرسش: از کافی

آیت الله مددی: سندش که صحیح نبود.

پرسش: اشکالش چیست؟

آیت الله مددی: آن الان یادم رفت، الان فکرم آن جا نبود، آن حدیث باب که سه تا بود، از محمد ابن حسان بود، احمد ابن محمد که عرض کردیم باید احمد ابن ادریس باشد و آن محمد ابن حسان، محمد ابن حسان بود که عرض کردیم تضعیف شده و علی ابن غراب هم مشکل دارد و نسخه ای که مرحوم کلینی دارد انصافا نسخه دو جایش خرابی دارد یعنی کتاب کافی موجود اصلا دو جایش خرابی دارد یعنی الان در آن محمد ابن حسان داشت و یکیش احادیثش در باب هشت بود جواز شهادت به خط، یکیش هم در باب هفده بود؟ نه هفده نبود، یکی باب ۲۰ بود، آن اشکالش اولاً عدة من اصحابنا را گفتیم روشن نیست، احمد ابن ادریس روشن است و محمد ابن حسان و بعد ادریس ابن الحسن را کلاً نمی شناسیم، کلاً مجهول. ببینید بعضی از مجهول ها را یک تعبیر خاص من است که تعبیر می کنم به مجهول مطلق یعنی حتی دقیقاً نمی دانیم اسم ایشان چیست چون هیچ آشنایی ای به ایشان نداریم لذا خیلی مشکل دارد و مرحوم شیخ صدوق هم از عجائب این است که همین را باسناده عن علی ابن غراب نقل کرده که آن هم همین سند است یعنی دقیقاً همین محمد ابن حسان و ادریس ابن حسن است.

پرسش: اصحاب به آن عمل نکردند؟

آیت الله مددی: چرا مشهور بین اصحاب علم می خواهد، فقط گفتیم علم طریقی است

پرسش: این جبران نمی کند؟

آیت الله مددی: نه این فقط عنوان کف است، حتی تعرفها کما تعرف کفک این تاکید در باب علم است چون روایاتی که اصحاب آوردند مثلاً باب ۱۷ این جوری است جواز البناء فی الشهادة علی الاستصحاب بقاء الملك، عرض کردم صاحب جواهر اشکال کرده که مشکل است عمل به اصل در باب شهادت لکن خود مرحوم صاحب وسائل که اخباری مسلک است خود ایشان به این روایات عمل کرده است مثلاً شهادت بدهد به حسب قاعده ید، شهادت بدهد به استصحاب، خود ایشان هم روایات علم را هم آورده، خود مرحوم صاحب وسائل.

عرض کنم که این بحثی که شد من دیروز عرض کردم که در کتاب شیخ هم آمده مسئله فرق بین علم طریقی و علم موضوعی، چون علم در باب شهادت هم معتبر باشد دلیلی داریم که باید علم موضوعی باشد، یک علم خاصی باشد، البته در مثل هلال ما داریم که إذا راه واحد راه خمسون و إذا راه خمسون راه الف، لیست الروية أن يقوم احد و بقیه مردم نبینند، لکن و لذا آن جا هم همین شبهه دارد، در باب هلال یکی از شبهات این است که بینه را در باب هلال قبول نکنیم چون امام می فرماید اگر یک نفر دید پنجاه تا، و پنجاه تا دید هزار تا، پس بینه قبول نیست، از آن ور هم روایت داریم که کان يقول لا (مبهم ۷:۱۰) فی الهلال إلا بشهادة عدلین، شاهدین عدلین آنها را یا لذا بین اصحاب این دو تا با همدیگر تعارض دارند.

و سابقاً گاهی گاهی خلال بحث ها عرض کردیم عده ای از اخباری ها حتی من دیدم شاید بعضی از اصول ها در زمان خود ما، این ها تمایلشان به همین است که به شهادت عدلین هم هلال ثابت نشود، آن هلالی که پنجاه نفر، صد نفر، دویست نفر، عامه مردم ببینند، دقت فرمودید؟ به مجرد این که عدلین باشد، البته روایت عدلین هم معتبر است از امیرالمومنین سلام الله علیه، لا اجیز فی الهلال إلا شهادة رجلین عدلین، إلی آخره، آن جا خوب دقت بکنید، آن جا احتمال دارد علم موضوعی باشد، علم طریقی نباشد..

پرسش: ابری بودن؟

آیت الله مددی: گفته شده فرق بین ابری و غیر ابری، بعضی ها هم گفتند نه مطلقا حتی ابری هم نباشد شهادت عدلین معتبر است، الان هم فتوا به همین است. مشهور فتوای بین اصحاب ما شهادت عدلین را قبول کردند در باب هلال

پرسش: حتی اگر هوا صاف باشد؟

آیت الله مددی: حتی اگر هوا صاف باشد، فتوا به این است، فعلا فتوا به این است که اگر صاف هم باشد شهادت عدلین قبول است لکن من توضیحا عرض کردم آن جا آقایان تعارض گرفتند، تعارض نیست یعنی به این معنا تعارض نیست که در حقیقت آن جا دو تا مبناست نه این که تعارض باشد، یک مبنا این است که مراد صم للرویه و افطر آن رویتی است که عامه مردم ببینند یعنی بعبارة اخرى مثل اصطلاح امروزی یک مقداری از جسم مستنیر ما به یک کیفیات معینی رو به ما باشد که عامه ببینند اما این ممکن است که اگر کمتر از این باشد یک نفر یا دو نفر یا سه نفر ببینند یا از این کمتر باشد با تلسکوپ ببینند، آن احتمالا ناظر به یک مسئله دیگری باشد و فتوا فعلا بر این است و همین هم درست است، آن جا عده ای از علمای اصولی حمل کردند همان طور که ایشان فرمودند بر مورد ابر، عده ای هم حمل کردند بر مورد شک در شهادت، در آن جا گفتند که اگر پنجاه یعنی اگر شبهه بشود و عده ای هم عمل کردند، انصافا آن جا هم مشکل دارد، اگر کسی عمل کرده مراد این نیست که مثلا پنجاه نفر ببینند، مراد جدی آن روایات باید ماه قسمت مستنیرش به مقداری به ما باشد که عامه مردم ببینند نه این که فقط دو نفر عادل یا یک نفر ببیند چون این از نظر علمی الان خب ثابت است در مباحث ابصار قدیمی ها یا مباحث رویت در زمان ما، این هست که ممکن است وضع چشم یک جوری باشد که بتواند آن ماه هلال را ببیند و دیگران نبینند، حالا دیگر نمی خواهم وارد شرح قضایای فلکی و مسئله ابصار در انسان بشویم، علی ای حال در باب شهادت نکته را دقت بکنید، در باب شهادت اگر ثابت شد علم موضوعی است خب طبیعتا بینة جانشینش نمی شود چون صفت علم باید بیاید. از اصول عملیه هم نمی شود اما اگر ثابت نشد که ظاهرش این طور است چون بینة طریقت اصلا صرف دارد، بینة این جور نیست که چیزی ایجاد بکنند، دو تا شاهد عدل بگویند این نجس است یا بگویند پاک است یا بگویند این ملک زید است یا ملک زید نیست چیزی را ایجاد نمی کند، دقت فرمودید؟ اگر طریقی صرف باشد عادات علم که معتبر است، عرض

.....

کردم بین علمای ما فعلا مشهور به حجیت ذاتی علم است، اولاً حجیت ذاتی را که قبول نکردیم، حجیت حجیت عقلانی است، اصلاً حجیت یک مقوله ای است که ذاتی بودن معنا ندارد، و عرض کردیم آنی که بین عقلاً به عنوان حجت عمومی شناخته می شود که عادتاً در قوانین و این حجیت هم خاص به امور اعتباری مثل قوانین است و اما در امور حقیقی مثل فیزیک و شیمی علم حجیت ندارد، این که بگوییم من علم دارم خب علم داشته باش، اصلاً به درد کاری نمی خورد. اگر هم دیدند یک طرف مثلاً یک اعتقادی به یک قانونی در فیزیک دارد و از نظر علمی ثابت نیست و می گوید نه این پیش من واضح است، اصرار دارد آن را معذور می دانند نه عذری که صاحب کفایه می گوید حجیت به معنای تعذیر و تنجیز، معذور عقلی و علمی می دانند نه معذوری که مثلاً عقاب دارد، آخه دو بحث است، می گویند خب این عقلش همین است، ادراکاتش، تصوراتش، حدود تصوراتش همین است، بینشش همین است حتی اگر دیدند خیلی از این حرف های پرت و پلا می زند از دایره علما خارجش می کنند، می گوید اصلاً جز علمای فیزیک حساب نمی شود، برای خودش علم پیدا می شود و طبق علم خودش عمل می کند، این جا معذوریت عقلی و علمی است ولی معذوریت ما معذوریتی است که نسبت به ترتیب آثار قانونی مثل جزا و عقوبت و امثال این هاست، این دو تا با همدیگر خلط نشود، دو جور ما معذوریت داریم.

به هر حال این علم را عرض کردیم وثوق و اطمینان شخصی آن هم حجت است و مسئله علم عرفی که به شواهد عرفی کاملاً واضح است، این سه تا حجت اند. بعد از آن نوبت امارات و حجج شرعیه می رسد و عرض کردیم معیار در امارات و حجج شرعیه هر چیزی که نظرش به واقع باشد و شما را بخواهد به واقع برساند این حجت است، این اماره است، مراد ما از اماره واقع را می بیند و شما را به واقع می رساند، البته خب ممکن است اماره اشتباه کرده باشد اما در دلیل اماره فرض جهل نمی کند، خوب دقت بکنید! اگر جهلی شده خودش پیش آمده نه این که آن معتبر فرض جهل بکند، معتبر فرض این می کند که شما را به واقع برساند، واقع را می بیند. و بخش سوم هم اصول عملیه است که طبق تصور ما در اصول عملیه تعامل با صور ذهنیه است نه با واقع یعنی در اصول عملیه فرضش

این است که شما به واقع نرسیدید، اصلاً فرضش این است، فرض این است که کل شیء لک حتی تعلم، اصلاً این فرضش این است

که شما واقع را درک نکردید، و لذا برای شما وظیفه ای قرار می دهد

پرسش: فرق بین مورد و موضوع هم همین است؟

آیت الله مددی: بله

پس در باب امارات حتی در باب علم، آن هم موردی است ممکن است علم شما اشتباه باشد چهل مرکب باشد، فرق نمی کند پس

بنابراین حرف این است که در باب اصول عملیه هم دو سنخ اصل داریم، یک سنخ اصل فقط جری عملی را برایتان اثبات می کند،

یک سنخی که می آید تصرف می کند در بیان موضوع، این بحث سر این است که آیا هر دو قائم مقام علم طریقی می شوند یا هر دو

نمی شوند؟ یا اصل موضوعی می شود اصل حکمی نمی شود یعنی اصلی که محرز است، موضوع است و عرض کردیم معیار در

اصول چون صورت ذهنی است در یک مورد واحد می تواند چند جور اصل تصور بکند، خوب دقت بکنید مثلاً شما یک گوشتی

گرفتید از امام سوال می کنید امام می فرماید بخور، این بخور یعنی امام تصرفی که کردند فقط در جری عملی است، می گوید نمی

دانم قصابش مسلمان بوده یا تذکيه شده امام می فرمایند بخور. دوم این که امام می فرمایند مگر تو بودی آن جا که تذکيه کرد؟ اگر

گفتند اگر تو آن جا بودی وقتی که ذبح کرد و تذکيه کرد یعنی نخور یعنی میته است یعنی اساس عدم تذکيه، اگر امام می فرمود تو

از قصاب مسلمان گرفتی یعنی این مذکی است، ببینید شما در مورد واحد و لذا سرش هم این است که چون این جا به واقع نگاه نمی

کند، این می خواهد چهل شما را موضوع قرار بدهد روی آن ترتیب اثر، این سرش این است و لذا هم در واقع نمی آید سه جور فرض

بشود، این فرض در واقع مختلف است، یکنواخت است، واقع دائماً، در امارات سه جور فرض نمی شود، مثلاً بگوید که من نمی دانم

ملک است یا نه، بگوید طبق فلان اماره ملک است، طبق فلان اماره نیمه ملک است! یک همچنین چیزی نمی شود، واقع واقع است

اما در اصول عملی می شود که در فرض واحد، مورد واحد سه جور اصل باشد، این نکته فنیست است یعنی می آید سه حالت شما را

نگاه می کند، یک دفعه می آید می گوید تو بودی آن جا تذکيه کرد؟ خب نه، اصالت عدم تذکيه، از دست مسلمان گرفتی پس مذکی

.....

است یا اصلاً نگاه نمی کند به مذکی و میتة بودنش، می گوید بخور، این می شود اصل غیر محرز، اصل جری عملی یعنی فقط جری عملی می کند که می گوید بخور و لذا اگر ما این معیار را قبول کردیم طبق این معیار می شود تشخیص داد که آن اصل چیست، اصل محرز است یا غیر محرز است، آن وقت اگر اصل محرز بود طبق قاعده جانشین قطع طریقی خواه شد، طبق قاعده این طور است چون در اصل محرز احراز موضوع می کند، فقط جری عملی صرف نیست اما اگر جری عملی صرف بود بگوییم نه آن جایش نمی شود و لذا هم عرض کردیم اگر مثلاً این آب سابقاً نجس بود شما شک کردید استصحاب بقای نجاست کردید، خب دستتان به این آب بخورد نجس است استصحاب بقای نجاست معنایش این است، اما اگر دو تا ظرف آب است قطره خونی در یکیشان افتاد شما احتیاط می کنید، شما احتیاط می کنید می گوید از هر دو اجتناب بکن! حالا دستتان به یکی از این دو تا خورد می گویند ملاقی احد اطراف لا یجب الاجتناب، این چه فرقی شد؟ آن جا هم گفت اجتناب است و آن جا هم گفت، فرقی این است که در باب استصحاب چون اصل موضوعی است، اصل محرز است، اصل تنزیلی است، حالا به اصطلاح ما و به نظر ما یکی است، این می گوید این نجس است، خوب دقت بکنید اما در باب احتیاط، احتیاط چون اصل محرز نیست، احتیاط می گوید این خون که افتاد از هر دو اجتناب بکن، نمی گوید هر دو نجس است، از هر دو اجتناب بکن پس دست شما خورد به آبی که یجب الاجتناب عنه اما در باب استصحاب دست شما خورد به آبی که نجس است، خوب دقت کردید؟ اگر استصحاب کردید ملاقیش نجس است، اگر اصالة الاحتیاط بود ملاقی احد اطراف نجس نیست، سر مطلب روشن شد؟ چرا؟ چون در باب استصحاب احراز موضوع می کند، می گوید این نجس است، سابقاً نجس بود حالا هم نجس است، خب دست شما به نجس خورد، عادتاً باید نجس بشود چون اصلاً معنا ندارد که تعبد بدهد این نجس است بدون این که ملاقیش نجس باشد، لغو است اصلاً که بگوییم نجس است و هیچ اثر ندارد اما در باب احتیاط نمی گوید این نجس است، می گوید یجب الاجتناب عنه، این را اگر گفت یجب الاجتناب عنه به اصطلاح بنده گفتیم این نجس ابداعی است یا نجسی است که آن درست کرده، از راه حکم درست کرده، از راه وجوب اجتناب، اگر به آن لباس شما خورد نجس نمی شود، ملاقی احد اطراف نجس نمی شود اما ملاقات با مستصحَب النجاسة نجس می شود، این فرق بین این دو تا است یعنی بعبارة اخری شما در اصول عملیه محرز این نکته

.....

اش را هم عرض کردیم که تقریباً در زمان ما، این تقریباً از زمان شیخ که در حوزه های ما دویست سال است که تقریباً استاندارد علمی شده است و إلا ممکن است شما هم مناقشه بکنید و بگویید آن را هم قبول نمی کنیم لکن استاندارد علمی فعلاً این شده که بین اصول محرز و غیر محرز فرق بگذارند، حرف بدی هم نیست، حرف خوبی است و مشکلی هم ندارد و عرض کردیم سابقاً اگر در ذهن مبارکتان باشد مرحوم نائینی قدس الله نفسه یک تفسیری دارد که عرض کردیم شبیه این عباراتش در مصباح آقای خوئی آمده اما به این صورتی که من عرض می کنم نیامده، این را من از مرحوم آقای بجنوردی رحمه الله علیه شنیدم، فکر می کنم آقای بجنوردی هم در کتابشان نوشتند، ایشان می فرمودند اگر شما علم پیدا بکنید مثلاً علم پیدا بکنید که این نجس است، چهار نکته پیدا بشود، چهار خصوصیت باشد، یکی این که یک صفت خاص نفسانی شماسست، حالت علم غیر از حالت شک است، غیر از حالت ظن است، یک حالت خاصی و صفت خاصی است، دوم این که کاشفیت از واقع دارد یعنی می گوید در این واقعی که در خارج آبی هست این نجس است. سوم انکشاف واقع به آن است، نجاست به او روشن شده است، چهارم هم جری عملی است که شما اجتناب می کنید یا در آن نماز نمی خوانید یا ملاقی آن را نجس می دانید، آن وقت ایشان می فرماید اگر امارات معتبر یا حجت معتبر بود حالا در احکام یا در شبهات موضوعیه اگر دلیل ظنی معتبر بود اولی نیست چون حالت علم نیست اما سه تای دیگر هست چون اماره یا حجت کاشفیت دارد، انکشاف واقع دارد و جری عملی هم دارد، اگر بینة آمد شهادت داد این آب نجس است ممکن است برای شما صفت علم پیدا نشود اما کاشفیت دارد، انکشاف هم دارد، جری عملی هم دارد. آن وقت اگر اصول محرزه بود ایشان می فرمود اولی و دومی نیست، سومی و چهارمی هست، مثلاً استصحاب نجاست کردید کاشف ندارید اما انکشاف الواقع، آن نکته این است که انکشاف الواقع هست یعنی شما این را نجس می دانید، سابقاً نجس بود حالا نجس می بینید، حرف بدی نیست، قشنگ ترتیب بندی کرده، در اصول محرزه فقط دومی و سومی و چهارمی است و جری عملی هم هست اما اگر اصول غیر محرزه مثل احتیاط، احتیاط و برائت اصول غیر محرزه اند یا اصالة التخییر را اگر قائل باشیم، اگر اصول غیر محرزه بود در اصول غیر محرزه فقط چهارمی است یعنی فقط جری عملی است، آن سه تا نیست، اگر این مقدماتی را ما عرض کردیم درست شد طبق قاعده در باب شهادت اگر علم معتبر است که فتوا هم بر همین

.....

است، طبق قاعده این علم طریقی است، علم موضوعی نیست، اگر علم طریقی شد هم علم و آن دو تایی که تابع علم اند، به حساب همدوش علم اند، وثوق و اطمینان و علم عرفی و هم مورد امارات معتبره و بینه و این ها و هم مورد اصول محرزه، به این سه تا ثابت می شود، همین راهی است که مرحوم صاحب وسائل هم رفته، ظاهر اخبار هم همین است، ظاهر اخبار هم انصافا همین است، لذا هم به استصحاب ثابت می شود هم به قاعده ید، مرحوم آقای نائینی به قاعده ید را که جاری می کنند به خاطر این که قاعده ید را بینه می دانند، اماره می دانند اما دلیل روشنی برایش نیست.

پرسش: چرا ید انکشاف دارد؟ تعبدی است یا وجدانی است؟

آیت الله مددی: محرز است، اولاً عرف عقلائی است، شارع هم آن را امضا کرده، اما این که شارع بیش از اندازه عرف عقلائی امضا کرده باشد دلیل می خواهد یعنی باید ببینیم در لسان دلیل شارع تعامل واقع کرده یا تعامل حد العلم کرده است.

پرسش: ما منتقل به ملکیت طرف می شویم؟

آیت الله مددی: آهان، این ها می گویند اماره است، مثل بینه است، فرق نمی کند لذا سرّش هم بر استصحاب این است، پس یک آیا قاعده ید اماره است یا اصل عملی است، دو علی کل حال سرّ تقدّمش بر مثل استصحاب عدم ملک چیست، اگر بینه باشد خب بینه را عرض کردیم مقدم است به همین تقریبی که کردند، صاحب کفایه می گفت ورود است و مرحوم نائینی و آقای خوئی فرمودند حکومت است، توضیحش گذشت، ما هم یک چیز دیگری عرض کردیم، حالا اگر به اصطلاح ید اصل باشد، اصل محرز باشد مثل استصحاب، سرّش بر تقدّم اصالة عدم الملك چیست؟ چون اگر شک هم بکنیم اصل عدم ملک است، آن چه که در کلمات اصحاب ما غالبا آمده این است که یک اصطلاحی دارند، اگر یک قاعده ای بیاید که غالبا موردش مورد یک قاعده دیگر است، یک قاعده عام فوقانی وجود دارد این معنایش این است که برای آن قاعده عام مقدم است، این است اصطلاحا، حالا مثلا تخصیص، چون قاعده ید غالبا موردش استصحاب عدم ملک است، شما در بازار این همه افراد می بینید که ید دارند این که این رفته باشد و خودش جز تولید به مصرف، خودش تولید کرده باشد مباحات اصلیه خیلی کم است، فرش دارد، ماشین دارد، فلان، اصل اولی عدم ملک است،

استصحاب است، پس در اکثر موارد ید استصحاب عدم ملک جاری می شود، موارد خیلی کم ید هست که اصالة عدم ملک است، مثلاً مباحات اصلیه باشد، در اکثر موارد ید اصالة عدم ملک هست، استصحاب عدم ملک هست، اگر بنا بشود ید حجت باشد یعنی اگر بنا باشد استصحاب حجت باشد اصلاً قاعده ید نباید جاری بشود إلا خیلی کم،

پرسش: از بین می رود

آیت الله مددی: بله بازار که از بین می رود، یک کسی برود در جنگلی جایی ببیند این سیب را خودش از درخت کنده و إلا در بازار مسلمان ها که از بین می رود، لباس و فرش و پتو و ماشین و الی آخر و خانه، یک راهش این است پس دقت بکنید این ها می دانستند که قاعده ید بر استصحاب عدم ملک مقدم است، یک راهش این است که اصولاً شارع که می آید جعل می کند قاعده ید را معنایش این است که استصحاب را قبول نکرده، دیگر استصحاب آن جا جعل نشده، به قول شما مثلاً تخصیص، یک راه دیگرش هم همین است که الان عرض میکنیم یا ورود یا، البته در باب اگر اصل عملی باشد ورود فکر نمی کنم گفته باشند، تخصیص قائل می شوند و حکومت قائل می شوند. به هر حال ما عرض کردیم چون یک ضوابطی را عرض کردیم آن نکته خیلی مهمی که ما در این مسئله رویش می خواهیم کار بکنیم آن استظهار از لسان دلیل است، این را می خواهیم یاد بدهیم یعنی این مطلبی را که ما گفتیم که چهار تا داریم، علم داریم، اماره داریم، نمی دانم اصل محرز داریم، این را بیاییم در این حدیث تطبیق بکنیم که شما کیفیت استظهار را یاد بگیرید، کیفیت استظهار از لسان دلیل آیا کدام یک از این ها در می آید؟

قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَرَأَيْتَ إِذَا رَأَيْتُ شَيْئًا فِي يَدَي رَجُلٍ أَيْجُوزُ لِي أَنْ أَشْهَدَ أَنَّهُ لَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ فِي يَدِهِ وَلَا أَشْهَدُ أَنَّهُ لَهُ فَلَعَلَهُ لَغِيرِهِ

ببینید دقت بکنید، این فلعله لغیره یعنی چه؟ استصحاب را می گوید، فلعله لغیره حالت سابق است، این مطلبی که عرض کردم تطبیق بکنید مثل همان مثال گوشت که به شما عرض کردم، تا گفت لعله لغیره یعنی استصحاب، شاید مال غیرش باشد، چون این که حالت سابقه اش این است، آن وقت شخص می خواهد بگوید چون در باب شهادت علم شرط است آن چه که من دارم می بینم، خوب دقت

بکنید در یدش بودن است نه ملک، اگر بناست در باب شهادت ما شهادتمان به علم باشد شهادت بدهم که من در دستش است نه

شهادت بدهم که ملکش است، لعله لغیره

ما نکته مهم را در این جا این می بینیم با ابداع، این من دیگر امروز بگویم چون شاید فردا یک دفعه نرسیم، با ابداع این احتمال لعله

لغیره امام می فرمایند شما آثار ملک را بار بکنید، من حرفم این است که این معنایش این است که لعله لغیره را امام اصلا نگاه نکرده

و ندیده، یعنی حالت سابق را اصلا ندیده،

پرسش: یعنی اماره را می خواسته رد بکند، چون لغیره یعنی شکی هست

آیت الله مددی: اولاً اگر اماره بود باید امام می فرمود کان لغیره، چون اگر غیر هم باشد اماره است دیگر، ید است دیگر، کان لغیره، نه

لعله لغیره، این لعله حالت تردید است، اگر حالت تردید و شک بود این نکاتی است که می خواهم عرض بکنم، اگر حالت تردید و

شک بود این مناسب با اصل عملی است نه با اماره چون در باب اماره آن واقع طریق به واقع است، باید می فرمود اگر معیار ید است

و ید اماره است کان لغیره و الان له، خوب دقت بکنید چون عرض کردیم ضابطه اش در باب اماره واقع را به شما می گوید، نمی آید

بگوید این کار را بکن، این که واقع را به شما می گوید یک چیز است، یکی این که می گوید این کار را بکن، این دو تا با همدیگر

فرق می کند، اولاً باید می فرمود کان لغیره، باید می گفت کان لغیره و الان له، خوب دقت بکنید، این نکات فنی است، آن مدعای من

یواش یواش.

سرّ تقدّمش هم این است، اصلاً سرّ تقدّمش نه حکومت است نه ورود است نه تخصیص است یعنی به عبارة اخرى امام لعله لغیره این

حالت غیر را که استصحاب باشد اصلاً ندیده است، نگاه نمی کند، خوب تأمل بکنید! آن می گوید لعله لغیره، مثل این که امام این

حالت که می گوید مگر شما آن جا وقت سر بریدن حیوان بودید؟ اصلاً وقتی می گویی از دست مسلمان گرفتی یعنی سر بریدن را

ندیده است، اصلاً کلاً سر بریدن را لحاظ نکرده است. اگر آمد گفت شما الان بخور یعنی نه حالت سر بریدن را لحاظ کرده و نه

حالت از دست مسلمان، این نکات فنی را من خیلی می خواهم بگویم بلکه کار بشود روی کیفیت استظهار، این که می گوید لعله

.....

لغیره، به امام رد نمی کند فقال علیه السلام افیحل الشراء منه؟ قال نعم، آن وقت دقت بکنید، اگر این اماره بود امام می فرمود هو ما لکم، امام از راه فعل وارد شد. اگر از راه فعل وارد شد عادتاً به اصل می خورد نه به اماره، نیامد امام بفرماید هو له، فرمودند شما می خرید؟ آن وقت در حقیقت می گوید بله، یعنی ببینید امام می خواهد این را بفرماید که اگر شما خریدید و بعد هم می گوید ملک من است، ببینید این جاز لک أن تشتريه و یصیر ملکاً لک ثم تقول بعد الملک هو لی و تحلف علیه، قسم می خوری که این ملک من است، اگر قسم بخوری، این احتمالاً و تحلف علیه اشاره به همان روایت عامه باشد، این که از کجا تو می توانی بخری و بگویی ملک من است؟ اگر توانستی بخری و بگویی ملک من است این ملک این جوری صلاحیت شهادت بر آن هم دارد، حالا من فکر می کنم و فکر خودم را عرض میکنم شاید مراد امام این باشد که اگر فقط به یحل الشراء منه اکتفا می فرمودند شاید اصل غیر محرز در می آمد چون عرض کردیم در اصل غیر محرز معیار فقط جری عملی است، در اصل محرز معیار ثبوت آن شیء است در وعای اعتبار، ابداع، روشن شد؟ امام می خواهند بفرمایند این ملک ملکی است که شما حتی شهادت هم می توانی بدهی یعنی اگر شما، من فکر می کنم با تامل در روایت فکر می کنم کاملاً واضح است روایت اصل عملی دارد می گوید، اصل عملی محرز، به تعبیر مرحوم نائینی انکشاف الواقع نه کاشفیتش از واقع. این تعبیر نائینی است، به تعبیر این حقیر سراپا تقصیر تعامل با حد العلم نه تعامل با حد الواقع، اگر با حد الواقع بود امام می فرمود کان لغیره الان له، ید اماره ملکیت کان لغیره الان له

پرسش: چجوری غیر محرز را خارج کرد؟

آیت الله مددی: چون فقط به فعل فقط اکتفا نکرد یحل الشراء

پرسش: احراز است؟

آیت الله مددی: بله احراز می شود به ابداع

پرسش: آخر ملک را برای خریدار اثبات کرد

آیت الله مددی: می خواهد بگوید شما فقط نمی خرید، می خرید بعد می گوید ملک من است بعد هم قسم می خوری.

پرسش: بحث سر ملک من نیست، بحث سر ملک آن است

پرسش: اگر اماره نباشد چجوری قسم می خوریم؟ معلوم می شود که اماره است

آیت الله مددی: نه ببینید اگر اماره بود دیگر نمی خواست بگوید یحل الشراء منه، عرض کردم

پرسش: خب حلفش چه؟

آیت الله مددی: حلفش مال این است، این روایت را عرض کردم اهل سنت دارند که دو نفر آمدند پیش رسول الله، اسم هایشان هم نوشته شده، یکیشان گفت این زمینی که دست ایشان است مال پدر من است، ارث رسیده، ایشان گرفته کاشته فلان، حضرت به او گفتند گفت نه آقا زمین خودم است، سال هاست که دارم می کارم، ایشان بیخود می گوید، اصطلاحا یکیشان ید داشت، ید در این جا یعنی تصرف، بعد حضرت به آن یکی ای که ادعا کرد ارث است فرمودند شاهدک او یمینه، یا تو شاهد بیاور یا او قسم بخورد، او شاهد نداشت، بعد به او فرمودند تو قسم بخور، آن طرف که آمد قسم بخورد آن طرف مدعی، گفت این آدم دروغگویی است، ابایی ندارد قسم دروغ می خورد، آدم دروغگویی است، هم زمین من را گرفته هم قسم دروغ هم می خورد. این ها نقل کردند اهل سنت که پیغمبر فرمود لیس لک غیر ذلک، راه دیگر نداری، لیس لک غیر ذلک، راه دیگر نداری که مثلاً بالاخره همین است، ظاهر کار این است که ایشان قسم بخورد، دروغ می خورد یا نمی خورد مگر تو بینه بیاوری، تا بینه نیاوردی ید او، دقت بکنید چه می خواهم بگویم! بعد پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه فرمودند، گفت قسم دروغ می خورد، فرمودند که اگر قسم بخورد مثلاً زمین مردم را گرفته آتش بر او خواهد شد لذا خیلی عجیب است که در این جا پیغمبر اکرم اضافه بر این که به ید حکم کردند واقع را هم حفظ کردند، این خیلی مهم است، این و تحلف أنه له شاید اشاره به آن باشد، تو می خری و بعدش هم قسم می خوری، اگر قسم بتوانی بخوری که ملک توست چرا نمی توانی شهادت بدهی که ملک فلانی است، در دستش است، چه فرقی می کند؟

کیفیت و تقدمش هم ثابت شد